

Knowledge of political interpretation

Vol 5, No 17, Autumn 2023

ppt 84-118

Received: 01, JUL, 2023

Accepted: 07, OCT, 2023

## **Examining the similarities and differences between Wittgenstein's advanced political thought and logical positivism**

Moezoddin Babakhani Teymouri <sup>1</sup>

Fatemeh mohaghegh <sup>2</sup>

### **Abstract**

This article investigates the process of formation of logical positivism (positivism) and the performance of the advanced Wittgenstein in this circle, what is important in this research is that it indicates that the advanced Wittgenstein was the intellectual father of the logical positivists and they Wittgenstein's philosophical-logical treatise considered as their most important book. The topics that the logical positivists followed under the influence of Wittgenstein's treatise include: logical atomism, the theory of meaning, the transformation of mathematics into logic, and the creation of language into a logical ideal language, despite the criticisms that have been made on logical positivism and in In the 20th century, this school of thought has declined, but knowing their thinking is very important in the historical course of political thought and the formation of currents that have been influenced by this school of thought, the main question of this article is the relationship between language-world-meaning Wittgenstein's opinion is advanced and the method used is the interpretation method.

**Keywords: logical positivism (positivism), early Wittgenstein, logical atomism, interpretive method.**

---

<sup>1</sup>PhD in Political Thoughts from Tarbiat Modares University, Thran, Iran.

**Bteymouri@yahoo.com**

<sup>2</sup> PhD student in sociology; Economy and development Branch; Islamic

Azad University; Garmsar, Iran.

**Mohagheghfatima@gmail.com**

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۴/۱۰ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۷/۱۵

Knowledge of political interpretation

دانش تفسیر سیاسی

Vol 5, No 17, Autumn 2023

سال پنجم، شماره ۱۷، پاییز ۱۴۰۲

ppt 84-118

صفحات ۸۴-۱۱۸

## بررسی تشابهات و تفاوت‌های اندیشه سیاسی ویتگنشتاین متقدم

### با پوزیتویسم منطقی

معزالدین باباخانی تیموری<sup>۱</sup>

فاطمه محقق<sup>۲</sup>

### چکیده

این مقاله در پی بررسی جریان شکل‌گیری پوزیتویسم منطقی (اثبات‌گرایی) و عملکرد ویتگنشتاین متقدم در این حلقه است، آنچه در این تحقیق اهمیت دارد آن است که مشخص می‌نماید ویتگنشتاین متقدم پدر فکری پوزیتویست‌های منطقی بوده است و آن‌ها رساله فلسفی - منطقی ویتگنشتاین را به‌عنوان اصلی‌ترین کتاب خود در نظر داشتند مباحثی که پوزیتویست‌های منطقی تحت تأثیر تراکتاتوس ویتگنشتاین دنبال نمودند عبارت‌اند از: اتمیسم منطقی، نظریه معنا تبدیل ریاضیات به منطق و ایجاد زبان به زبان ایدئال منطقی، علی‌رغم انتقادهایی که بر پوزیتویسم منطقی شده است و در قرن بیستم این نحله فکری روبه‌زوال رفته است، اما شناخت تفکر آن‌ها بسیار مهم است در سیر تاریخی اندیشه سیاسی و شکل‌گیری جریان‌هایی که تحت تأثیر این نحله فکری به وجود آمده است، پرسش اصلی این مقاله نسبت زبان - جهان - معنا از نظر ویتگنشتاین متقدم است و روش به‌کاررفته روش تفسیری است.

**واژگان کلیدی:** پوزیتویسم منطقی (اثبات‌گرایی)، ویتگنشتاین متقدم، اتمیسم منطقی، روش تفسیری.

---

<sup>۱</sup>دکترای اندیشه‌های سیاسی از دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

Bteymouri@yahoo.com

<sup>۲</sup>دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی اقتصاد و توسعه، دانشگاه آزاد واحد گرمسار، ایران

## مقدمه

در فلسفه تحلیلی، قرن بیستم یکی از تأثیرگذارترین متفکران لودویگ ویتگنشتاین است و وی در دوره اول فکری خود که اثری به نام تراکتاتوس را منتشر نمود بسیار تأثیرگذار بر متفکران حلقه وین بوده است اما باین وجود نقاط تفاوت عمده‌ای با حلقه وین داشته که در این گفتار به آن پرداخته شده است. پرداختن به ویتگنشتاین از آنجا حائز اهمیت است که وی متفکری چندلایه است، عده‌ای اثر دوره اول این متفکر را به نام تراکتاتوس، اثری می‌دانند که وی، در دوره دوم فکری خود یعنی پژوهش‌های فلسفی و منطقی از آن دوری و گسست جست و عده دیگر این دو اثر را در راستای یکدیگر می‌دانند، به نظر می‌رسد که نگاه ویتگنشتاین به اندیشه و جهی عملی و فعالانه داشته که در هر دو اثر وی این نگاه بارز است. تمرکز اصلی این مقاله بر دوره اول فکری وی هست و پرسش اصلی عبارت است از اینکه: تشابهات و تفاوت‌های ویتگنشتاین متقدم و حلقه وین در چیست؟ و فرضیه این پژوهش عبارت است از اینکه: تشابه ویتگنشتاین با حلقه وین اهمیت دادن به مسئله زبان بوده است و تفاوت ویتگنشتاین با حلقه وین مسئله سوژه بوده است. روشی که برای این پژوهش در نظر گرفته شده است از وجه تفسیری است.

در این مقاله همچنین به مؤلفه‌هایی که ویتگنشتاین در نگارش رساله منطقی-فلسفی یا تراکتاتوس به کار برده است نیز توجه شده است. لذا به بحث تأثیر ویتگنشتاین از برتراند راسل و نظریه اتمیسم منطقی وی توجه شده است و همچنین به تقسیم‌بندی گزاره‌های تحلیلی-ترکیبی متأثر از دیوید هیوم و بی معنا تلقی نمودن قضایای تحلیلی و توجه به گزاره‌های بسیط و گزاره‌های مرکب در عالم زبان و واقعیات بسیط و واقعیات مرکب در عالم خارج و سپس به تشریح نظریه تصویری معنا از نظر ویتگنشتاین پرداخته شده است.

در قسمت دیگر این مقاله به بیان تشابهات تراکتاتوس ویتگنشتاین با حلقه وین و مؤلفه‌های آن‌ها که عبارت‌اند از اینکه: هر دو آن‌ها گزاره‌های اصیل واقعی را تابع

ارزش، گزاره‌های، بسیط می‌دانند و اینکه حقایق منطقی توتولوژی و همان گویان چیزی را در عالم خارج بیان نمی‌نمایند پرداخته شده است. در قسمت دیگر این گفتار به بیان تفاوت‌های ویتگنشتاین مقدم با حلقه وین پرداخته شده است و مواردی مانند تأکید ویتگنشتاین بر امر رازآلود و متافیزیک و تأکید حلقه وین بر تجربه صرف و اصل تحقیق پذیری که نتیجه تفسیر نادرست آن‌ها از تراکتاتوس ویتگنشتاین بوده پرداخته شده است؛ در نهایت مقاله به برخی از انتقاداتی که نسبت به حلقه وین شده مورد بررسی قرار گرفته است.

### مفهوم واژه پوزیتویسم

واژه فرانسوی پوزیتویسم از کلمه "پوزتیف" در معنای فلسفی تحمیل شده بر ذهن یا تجربه گرفته شده است. کاربست لاتینی یا کلاسیک این کلمه به معنای و "رشد" یا "کاستن" است و حتی در شکل وسیع‌تر به معنای "وراثت و محیط" نیز به کار می‌رود. (محمد پور و همکاران: ۱۳۹۰: ۸۱). همچنین پوزیتویو در معنای بسیار قدیم و متداولان در مقابل خیالی، موهوم، فرضی و به معنای افکاری که دارای قطعیت علمی و مابازاء خارجی باشد، به کار برده می‌شود. (حسینی شاهرودی، ۱۳۸۲: ۱۲۸، به نقل از محمدواثق: ۷۳۵).

فرانسیس بیکن این واژه در "ارغنون نو" مدعی شد، پوزیتویو (تحقیق) را برای اموری که بر مبنای صورت ریاضی و کمی و روش شناسانه تجربی فلسفه جدید و نه براهین عقلی فلسفه قدیم قابل اثبات و بررسی‌اند به کار می‌برد. (زرشناس، ۱۳۷: ۱۴). پوزیتویسم به عنوان صورتی از اندیشه غربی ریشه در جریان فلسفی حسی و تجربه‌ای دارد که بافرانسیس بیکن در صدد فلسفه جدید غربی است و ریشه در جریان فلسفی حسی و تجربه‌ای دارد که با فرانسویس بیکن در صدر فلسفه جدید غربی آغاز شد و توسط جان لاک، دیوید هیوم و ماتریالیست‌های قرن روشنگری مانند هولباخ، هلوسیوس، لامتری بسط یافت. پوزیتویسم در ارای آگوست کنت و جان استوارت میل در قرن نوزدهم بسط یافت و بعدها در

اندیشه‌های حلقه وین مانند کارناپ و موریس شلیک تأثیرگذار بوده است. (زرشناس، ۱۴: ۱۳۷۰).

پوزیتیویسم به‌عنوان صورتی از اندیشه عمومی ریشه در جریان فلسفی حسی و تجربه‌ای دارد که بافرانسیس بیکن در صدر فلسفه جدید غربی آغاز شد توسط جان لاک و دیوید هیوم و ماتریالیست‌های قرن روشنگری مانند هولباخ و هلوسیوس و لامتری بسط یافت. پوزیتیویسم در ارای آگوست کنت در قرن ۱۹ تأثیرگذار شد و بعدها توسط جان استوارت میل در حلقه وین تأثیرگذار شد و به‌خصوص کارناپ و موریس شلیک تحت تأثیر این افکار قرار گرفتند. (زرشناس، ۱۴: ۱۳۷۰). فلسفه در قرن بیستم با تحول عمده روبرو شد، تأکید بر بحث معرفت که از زمان دکارت به بعد شاکله اساسی این حوزه را تشکیل می‌داد، اکنون تغییر نمود و مباحث مربوط به معنا، جایگزین آن گردیده است. بحث در خصوص "معنا به مقوله زبان را از اهمیت فراوان برخوردار نموده است".

### روش‌شناسی

روش‌شناسی خود ویتگنشتاین متقدم و پوزیتیویسم منطقی، توصیفی است، که به توصیف وضع موجود می‌پردازد از نظر روش‌شناسی، ویتگنشتاین متقدم و پوزیتیویسم منطقی نگاه فردگرایانه دارد، تبیین محور است و تفسیر محور نیست، به تقدم "ماده" بر "ایده" باور دارد. منطق استقرائی دارد. روش‌شناسی که در این تحقیق استفاده شده است هرمنوتیک مؤلف محور شلایر ماخر است و هدف از به‌کارگیری این روش این است که به فحوای کلام مکتب وین و پوزیتیویسم منطقی ویتگنشتاین متقدم برسیم، مطابق روش هرمنوتیکی شایر ماخر که ابتدا مطابق دور هرمنوتیکی شلایر ماخر اجزاء متن شناخته می‌شود بعد به کل تسری می‌یابد (پالمر، ۱۳۸۲: ۹۶). برای مثال با شناخت تراکتاتوس و اجزاء آن به کلیت فهم تراکتاس ویتگنشتاین پی می‌بریم و متوجه می‌شویم که منظور ویتگنشتاین از زبان این است که زبان توصیف‌گر جهان است که این موضوع مهم است و شیوه روش‌شناسی خود ویتگنشتاین را مشخص می‌نماید و همچنین، زبان ماهیتاً زمانی و معنادار است و زبان

توصیف‌گر است و می‌توان متوجه شد که کار زبان در سیاست آن است که به تدوین گزاره‌های معنادار که بر اساس توصیفی از جهان عمل می‌کند از نظر ویتگنشتاین متقدم، برای ویتگنشتاین نسبت زبان با جهان مهم است و نه برخلاف پوزیتیویست‌های منطقی که تنها به خود زبان و گزاره‌های آن توجه می‌نمایند و در واقع عالم نومن کانتی را به‌طور کامل حذف می‌کنند، در حالی که ویتگنشتاین می‌گوید در عالم نومن‌های کانتی که همان عالم باید‌ها هستند باید سکوت نبود و از روش‌شناسی می‌توان به این موضوع رسید که از نظر ویتگنشتاین دو چیز مهم است: یکی کران‌های زبانی گزاره‌های معنادار و کرانه‌های جهان معنادار. و جهان برای ویتگنشتاین شامل: نام که ابژه‌ها هستند و رابطه بین ابژه‌ها است و نزدیک‌ترین شباهت ویتگنشتاین با پوزیتیویست‌های منطقی همان اتمیسم منطقی وی است

### فلسفه تحلیلی و تراکتاتوس ویتگنشتاین

فلسفه تحلیلی تحت تأثیر فیلسوفانی نظیر راسل، ویتگنشتاین، فرگه و مور پدید آمد. هدف فلسفه از دیدگاه آنان تحلیل ساختار اندیشه از طریق تحلیل منطقی زبان است. در بحث از فلسفه تحلیلی می‌توان "مور" را به‌عنوان نقطه عزیمت انتخاب نمود. (کاپلستون، ۴۳۸، ۱۳۷۰). اما بعد از وی گرایش‌های این نحله فکری به دو سنت، یکی ملهم از منطق فرگه و راسل و دیگری متمایل به زبان متعارف در نزد ویتگنشتاین تقسیم می‌شود، راسل در کتاب "اصول ریاضیات" خود را در مسائل مربوط به تحلیل منطقی مدیون فرگه می‌داند. راسل در نظریات اولیه خود جهان را مرکب از اجزایی می‌دانست که با یکدیگر روابط منطقی دارند و شناخت این اجزاء در روابط منطقی آن‌ها با یکدیگر راه شناخت جهان است. ویتگنشتاین معتقد بود که ما باید سعی نماییم تا زبان خود را به این روابط منطقی نزدیک سازیم، زیرا تحلیل منطقی مانع از ابهام فلسفی می‌شود.

ضرورتاً پرداختن به تراکتاتوس ویتگنشتاین از آن جهت است که در قرن بیستم اندیشمندان بسیاری بودند ولی نام دو اندیشمند در صدر تمام اندیشمندان قرن بیستم یکی هایدگر و

دیگری ویتگنشتاین و به نظر می‌رسد به این دلیل این دو اندیشمند در مقابل اندیشمندانی نظیر سارتر و گابریل مارسل و دیویدسون مطرح می‌باشند که تاثی بسیار زیادی را گذاشتند و همچنین اندیشمندان مؤسس بودند. ویتگنشتاین مقدم کتاب تراکتاتوس آن شامل هفت‌بند است و این کتاب وی بسیار تأثیرگذار بود بر فیلسوفان منطقی یا اثبات‌گرایان منطقی و حلقه وین، این مکتب فکری اگرچه زمینه‌های فکری آن را می‌توان در اندیشه‌های فرانسیس بیکن، جان استوارت میل، ارنست ماخ پی گرفت ولی شکل‌گیری آن به گردآمدن گروهی از فیلسوفان پیرامون موریس شلینگ در دانشگاه وین در دهه سوم قرن بیستم برمی‌گردد. پوزیتویست‌های منطقی بسیار تحت تأثیر اندیشه‌های ویتگنشتاین مقدم بودند و کتاب تراکتاتوس وی، چنان‌که در بخشی از جلسه‌های حلقه بن‌بند رساله منطقی فلسفی ویتگنشتاین را موضوع بحث قرار می‌دادند و گاهی از خود ویتگنشتاین دعوت می‌کردند تا از عبارات کتاب رفع ابهام نماید و به پرسش‌های انسان پاسخ دهد.

جان پاسمور در مقاله "پوزیتویسم منطقی چیست؟" درباره نحوه شکل‌گیری حلقه وین می‌گوید که در سال ۱۹۰۷ هانس هان، اوتو نویرات، فیلیپ فرانک، محفل دوستانه و بی‌تکلفی را برای بحث درباره فلسفه علم دایر نمودند. این محفل در سال ۱۹۲۲ با محوریت موریس شلینگ حلقه‌ای را موسوم به حلقه وین شکل داد که اعضای آن عبارت بودند از: اوتو نویرات، فریدریش وایسمان، ادگار تسسل، بلافون بوهوس، فیلیکس گافمن، هربرت فایگل، ویکتور کرافت، فیلیپ فرانک، کارل منگر، کورت گودل، هانس هان، حوزه کار شلینگ اخلاق زیباشناسی، فلسفه علم و نظریه شناخت بود، وی پس از رهبری حلقه به نظریه ارنست ماخ در باب علم روی آورد و هم‌رأی با گزاره‌های بنیادی مشاهده را گزاره‌های مربوط به داده‌های حسی دانست. (آیر، ۱۱، ۱۹۸۲). در ۱۹۲۶ کارناپ به حلقه پیوست و به تدریج مفسر و بیان‌کننده اصلی آرای حلقه شد، چنان‌که در قرن بیستم وی مشهورترین نماینده حلقه وین دانسته می‌شود و از شلینگ چنان رهبر اسمی و از هانس هان چنان مؤسس برجسته و از اوتونویرات چنان نویسنده پرکار و مبلغ این حلقه یاد

شد. (آبل، ۱۵۳:۲۰۰۷). لودویگ ویتگنشتاین و کارل پوپر با اعضای حلقه در تماس بودند و مباحثات منظمی با آن‌ها داشتند، اما از اعضای حلقه نبودند. (اسمیت، ۹۰:۱۳۹۳). بلومبرگ و فایگل در مقاله مشترک اندیشه‌های فیلسوفان حلقه وین را پوزیتویسم منطقی نامیدند. (بلومبرگ و فایگل، ۱۹۲۱). نام‌های دیگر که بر این مکتب اطلاق شد عبارت بود از: اصالت تجربه هم ساز، اصالت تجربه منطقی، اصالت تجربه علمی، پوزیتویسم منطقی نوین. فیلسوفان حلقه وین تحت تأثیر ویتگنشتاین متقدم بودند، تا آنجا که بخشی از جلسات آن‌ها به بحث درباره بندهای رساله منطقی - فلسفی (تراکتاتوس) ویتگنشتاین اختصاص یافت. البته موضع این فیلسوفان درباره ویتگنشتاین یکسان نبود، در این میان، موضع شلینگ تبعیت بود و موضع نویرات مخالفت تمام‌عیار و موضع کارناپ تحسین انتقادی دستاوردهای رساله و محدودیت‌های آن بود. (آبل، ۱۵۵:۲۰۰۷). بلومبرگ و فایگل در مقاله خود نمایندگان برجسته حلقه را کارناپ، رایشناخ، شلینگ، ویتگنشتاین، معرفی کردند و از وجود گرایش‌های مشابهی در آمریکا در آثار بریجمن، سوزان لنگر و لوئیس خبر داد. به نظر ایشان موضع حلقه درباره فلسفه دران سخن ویتگنشتاین بود: "هدف فلسفه وضوح بخشی منطقی اندیشه است. فلسفه نه یک نظریه، بلکه نوعی فعالیت است، حاصل فلسفه نه پاره‌ای گزاره‌های فلسفی، بلکه روشن نمودن گزاره‌هاست. (بلومبرگ و فایگل، ۲۹۲:۲۸۱، ۱۹۳۱). پس از بیان این مقدمه، هدف این مقاله بررسی تأثیر کتاب تراکتاتوس ویتگنشتاین از نظر هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی و روش‌شناسی بر اندیشه حلقه وین است.

ذکر این نکته حائز اهمیت است که ویتگنشتاین از طریق فرگه به برتراند راسل معرفی می‌گردد و وارد دانشگاه کمبریج در انگلستان می‌شود قبل از جنگ جهانی اول و در ابتدا دوست راسل بوده است و سپس دانشجوی وی می‌شود از نظر هستی‌شناسی هنگامی که خواهیم وارد بحث شویم باید به این موضوع توجه نمایم که انتولوژی (هستی‌شناسی) از نظر فرگه و راسل و ویتگنشتاین متقدم وجه متافیزیکی ندارد مانند نظریه هستی‌شناسی افلاطون و ارسطو که در هستی‌شناسی به بحث‌های



کاسمولوژی (کیهان‌شناسی) می‌پرداختند بلکه از نظر این متفکران، هستی‌شناسی کاملاً وجه "غیر متافیزیکی" دارد و به نظر می‌رسد بحث‌های هستی‌شناسی در ذیل بحث‌های معرفت‌شناسی که منطقی است طرح می‌شود یعنی هستی‌شناسی از ساختار وجودی قضایا سخن می‌گوید که در ذیل به آن می‌پردازیم.

### نسبت سنجی هستی‌شناسانه تراکتاتوس با پوزیتویسم منطقی

به نظر می‌رسد نگاه هستی‌شناسانه ویتگنشتاین را در اولین بند تراکتاتوس می‌توان یافت و ی بیان می‌نماید

- جهان، تمامی آنچه است که وضع واقع است
- جهان، مجموعه‌ی بوده‌هاست، نه مجموعه‌ی شی‌ها.
- جهان به وسیله‌ی بوده‌ها تعیین شده است، و نیز بدان راه تعیین شده است که بوده‌ها، همه‌ی بوده‌ها هستند.
- چه، مجموعه‌ی بوده‌ها آنچه را که وضع واقع است تعیین می‌کند، و نیز تعیین می‌کند هر آنچه را که وضع واقع نیست.
- بوده‌ها در فضای منطقی، عبارت‌اند از جهان.
- جهان به بوده‌ها تجزیه می‌شود
- یک چیز می‌تواند وضع واقع باشد، یا وضع واقع نباشد، حال آنکه هر چیز دیگر همان که هست بماند. (تراکتاتوس، ۹:۱۳۷۹)

جمله اول تراکتاتوس که عالم را امر واقع می‌داند ویتگنشتاین از "شوپنهاور" گرفته و امور واقع "نسبت" هستند و نسبت‌ها تجربی است و بیرون از ذهن ما هست. شارحان ویتگنشتاین بیان داشتند که ویتگنشتاین تحت تأثیر نیچه نیز بوده است و شیوه نگارش تراکتوس بسیار شبیه گزیده نویسی‌های نیچه است. فرگه، ویتگنشتاین و حلقه وین واقعیت را بیرون از ذهن می‌دانند ولی نوع تجربه‌گرایی که آن‌ها می‌گویند با تجربه‌گرایی منطقی متفاوت است زیرا

از نظر راسل ما دو زبان داریم یکی زبان گرامری که از آن به زبان عزفی نام می‌برد و دیگری زبان منطقی، ویتگنشتاین نیز این تقسیم‌بندی راسل را قبول دارد، از نظر ویتگنشتاین تفکر با گزاره شروع می‌شود و گزاره‌ها باید منطقی باشد، به نظر می‌رسد که ویتگنشتاین از نظر هستی‌شناسی در تراکتاتوس از نوعی تجربه‌گرایی سخن می‌گوید که این نوع از تجربه‌گرایی با رئالیسم خام هیوم متفاوت است زیرا نظریه تصویری زبان را که مطرح می‌نماید و بحث معرفت‌شناسانه وی است و طرح آن در این اینجا از این حیث است که به دلیل اینکه در تفکرات بعد از کانت تجربه محض نداریم و تجربه حاصل آمیختن عقل و تجربه است و به دلیل اینکه ویتگنشتاین متقدم، تخیل کانتی و به امر ماتقدم باور ندارد لذا تصویر جای تخیل را می‌گیرد و به نوعی میانجی مابین امر خارجی و فکر می‌شود به عبارت دیگر از نظر هستی‌شناسی در ویتگنشتاین متقدم، عالم، زبان و تفکر همه برابر هستند و مانند دوایری هستند که بر یکدیگر منطبق می‌شوند. (به نقل از خاتمی)

از نظر ویتگنشتاین متقدم در کل عالم یک‌زبان منطقی است و زبان‌های منطقی نداریم البته کارناپ قائل به زبان‌های منطقی است که مورد قبول ویتگنشتاین نیست

از نظر هستی‌شناسی ویتگنشتاین در تراکتاتوس از اصطلاح نردبان استفاده نموده است یعنی گزاره‌هایی که وی می‌گوید نقش ابزاری دارد و باید بخوانیم و از آنها عبور نماییم ولی پوزیتویست‌های منطقی با دقت این گزاره‌ها را مطرح نمودند.

نکته دیگر که به نظر هستی‌شناسانه است آن است که پوزیتویست‌های منطقی از نظریه تصویری ویتگنشتاین تعبیر "رکتیفیکیشن" یا تأیید‌پذیری را به کاربردند که اصول منطقی پوزیتویست‌ها است.

نکته دیگر که در حیطه هستی‌شناسی مطرح است این است که کتاب تراکتاتوس یک کتاب توصیفی "است و در تفکر ویتگنشتاین از هست به باید نمی‌رسیم و همواره بین هست و باید مطابق سنت کانتی فاصله است و بحث هستی‌الفاظ از نظر معناداری و بی‌معنایی ملاک است و وارد بحث گزاره‌ها می‌شود که در معرفت‌شناسی به توضیح این موارد

می‌پردازیم. دیگر مواردی که می‌توان در مورد نسبت هستی‌شناسایی منطقی تراکتاتوس و حلقه وین از نظر پاستور اشاره نمائی‌ام عبارت است از

۱- آن‌ها در ادامه مسیری که با هیوم آغاز شد و با کانت، نوکانتیان، ماخ تداوم یافت و با اتکا و استناد به رساله منطقی فلسفی ویتگنشتاین متافیزیک را مهمل و فاقد معنا دانستند.

۲- آن‌ها در قلمرو شناخت‌شناسی رئالیسم و ایدئالیسم را به یک اندازه فاقد معنا می‌دانند، آن‌ها محتوایی شناخت‌شناسی را به روان‌شناسی و احکامی درباره کارکردهای ذهن انسانی فرو می‌کاهد.

۳- آن‌ها، علی‌رغم اختلاف نظر در باب اخلاق، هر نوع اخلاق استعلانی و هر کوششی برای تأثیر گرفتن به عرصه ارزش‌ها را که برتر و فراتر از عالم تجربه باشد رد نمودند، آن‌ها احکام ارزشی اخلاقی را فاقد معنا دانستند. "شلیک" کوشید اخلاق را با تبدیل به نظریه اصالت طبیعی، کمابیش هماهنگ با نوعی شبه-اصالت فایده، از عناصر متافیزیکی‌اش جدا کند. کارناپ و آیر احکام اخلاقی را احکامی کاشف از واقعیتی طبیعی یا ماوراء الطبیعی و حتی بیانگر احساسات ما دانستند.

۴- احکام، فلسفی فاقد معنای محصل یا معرفت بخش‌اند. شلیک در مقام بسط آموزه ویتگنشتاین در رساله منطقی-فلسفی که می‌گفت فلسفه نوعی فعالیت است، فلسفه را عمل بازنمودن معنایی دانست که در گزاره منطقی است.

۵- از نظر کارناپ، ویتگنشتاین در این تصور که احکام وجودی را فاقد معنای شمرد، بر خطا بود، چراکه این سخنان احکام معناداری درباره زبان و نه جهانی ماورائی زبان است. از ظاهر این احکام برمی‌آید که درباره جهان یا دست‌کم درباره رابطه بیان زبان و جهان است.

وجه دیگر هستی‌شناسی ویتگنشتاین متقدم را می‌توانیم در این موضوع بدانیم که فلسفه نوعی فعالیت است و به این دلیل از نظر ویتگنشتاین فلسفه فعالیت است زیرا در فلسفه مسئله نداریم بلکه پرسش داریم. در ویتگنشتاین متقدم ساختار عالم امور واقع ساختار گزاره‌هایی است و بین جهان و زبان تطابق است، در نظریه تصویری ولی در مورد عالم راز نیست و در

عالم زندگی می‌کنیم. به عبارت دیگر تفکیک "ارزش" از "واقعیت" امری وجود شناسانه است. گزاره را واقعیت و راز را شبه گزاره می‌داند. بنابراین تمامی بحث‌های ویتگنشتاین در حیطه "هستی‌شناسی" وجه کاملاً منطقی دارد. برای مثال ویتگنشتاین از "زبان" به "گزاره‌ها" می‌رسد و از گزاره‌های بنیادین به نام‌ها می‌رسیم که بحث‌هایی کاملاً منطقی است. و ارتباط زبان با جهان نیز مطرح هستند

### معرفت‌شناسی تراکتاتوس و پوزیتویسم منطقی

بند به بند کتاب ویتگنشتاین متقدم دارای اصول منطقی است که تأثیر گرفته از فرگه و راسل است لذا به هفت بند از این کتاب در معرفت‌شناسی استناد می‌شود و سپس به تفسیر آن‌ها پرداخته می‌شود.

بند ۱- جهان، تمامی آنچه است که وضع واقع است.

بند ۲- آنچه وضع واقع است، یعنی یک بوده، وجود وضعیت‌های چیزهاست

بند ۳- نگاره‌های منطقی بوده‌ها، اندیشه است.

بند ۴- اندیشه، گزاره‌ای معنادار است.

بند ۵- گزاره، یک تابع ارزش (=فونکسیون راستی) گزاره‌های بن پاری است.

بند ۶- صورت کلی تابع ارزش (فونکسیون راستی)، این است:  $[p, e, n\epsilon]$

بند ۷- آنچه درباره‌اش نمی‌توان سخن گفت، می‌باید درباره‌اش خاموش ماند.

ویتگنشتاین متأثر از فرگه و راسل است و اینکه فکر قضیه است را از فرگه تأثیر گرفته است. فرگه در کتاب "واژگان درسیاست" به کاربرد صحیح واژگان اشاره می‌نماید و بیان می‌نماید که نباید اغتشاش در زبان ایجاد شود و نکته بعد آن است که دامنه کاربست فلسفی زبان چه قدر است. فرگه در عرصه سیاست مسئله این هست که در حوزه فلسفه تحلیلی زبان این است که ما از زبان را درست به کار ببریم و رابطه اندیشه و واقعیت از رابطه ذهن با جهان خارج مشخص نماید.

ویتگنشتاین در بند ۴-۶ می گوید-معنای جهان باید بیرون از جهان نهفته باشد. در درون جهان، همه چیز همان گونه است که هست، و همه چیز همان طور که رخ می دهد. در درون جهان هیچ ارزشی وجود ندارد، و اگر ارزشی در درون جهان یافته می شود، دیگر ارزشی نمی داشت.

اگر ارزشی یافته شود که ارزش داشته باشد، آنگاه این ارزش باید بیرون از هرگونه رخ دادن و بیرون از هرگونه "چنین استی" قرار داشته باشد. زیرا هرگونه رخ دادن و "چنین استی" تضاد است. (تراکتاتوس، ۱۳۷۹:۱۱۲). ویتگنشتاین اساس و اساس فلسفه را "جمله" می داند. بنابراین مسئله فرگه این بود که چه رابطه ای بین معنا و واقعیت است و کل این موارد در حوزه بازنمایی قابل بحث است. فرگه به دنبال زبان مشترک و عمومی می گشت که این واقعیت در حوزه علم و غیر علم پاسخ گو باشد و آیا زبان طبیعی و عادی تا چه حد قابلیت دارد که مفاهیم علمی را منتقل نماید، فرگه بیان می نمود که نشان دهد زبان عادی دچار خطاهایی است که در رابطه ارجاع و معنایی ما را دچار تلاطم می نماید. کارهای فرگه تأثیرگذار روی "هوسرل" بوده است. از نظر فرگه زبان علمی در مرز ذهن و واقعیت قرار داشت و از روانشناسی گرایی انتقاد می نمود و دیدگاه روانشناسی از زبان مشترک، علم مشترک سخن می گوید. مسئله ویتگنشتاین هم ارتباط بین زبان، تفکر و جهان است.

ویتگنشتاین در بند ۶، ۱۲۴ تراکتاتوس بیان می دارد که "گزاره های منطقی، داربست جهان را توصیف می کنند، یا بهتر بگوییم، داربست جهان را بازمی نمایند. گزاره هستی منطقی به هیچ چیز نمی پردازند. گزاره های منطقی در پیش فرضی کنند که. نامها، نشانگری و گزاره های بن پاری، معنادارند؛ و این وابستگی گزاره های منطقی با جهان است. و در بند ۶، ۱۲۷ تراکتاتوس می گوید "آشکار است که شمار قانون های منطقی بنیادین دلخواهانه است، زیرا همانا منطقی را از یک قانون واحد و یگانه ی بنیادین مشتق ساخت، برای نمونه

به این ترتیب که به سادگی از قانون‌های بنیادین فرگه، حاصل ضرب منطقی را تشکیل داد". (تراکتاتوس، ۱۳۷۹: ۱۰۳)

که بحث گزاره‌ها در ویتگنشتاین وجهی هستی‌شناسانه دارد به این دلیل که با جهان مرتبط است.

جهان	زبان
امور واقع	گزاره‌ها
وضعیت امور (امر واقعی اتمی)	گزاره‌های بنیادین
اشیاء	نام‌ها

مفهوم نام در ویتگنشتاین متقدم نشانگرشی است، شیء معنای نام است و ترتیب نام‌ها از نظر منطقی ترتیب اشیاء را در وضعیت‌های چیزها منعکس یا تصویر می‌نمایند، به دلیل این رابطه تصویری است که گزاره‌های تشکیل یافته از گزاره‌های بنیادین دارای معنا هستند و نظریه تصویری که هسته مرکزی رساله منطقی-فلسفی ویتگنشتاین است وجه معرفت‌شناسی دارند که در قسمت شناخت‌شناسی به نظریه تصویری زبان می‌پردازیم. به عبارت دیگر "نام" در ویتگنشتاین "بحث وی را به نظریه توصیفی دلالت رهنمون می‌نماید که فرگه در نظریه معنا و راسل نیز بیان داشته بود. و در هر کجا بحث معنا حاضر شود سویه بحث معرفت‌شناسانه می‌شود.

### نظریه توصیفات راسل و تأثیر آن بر ویتگنشتاین

از نظر راسل جمله معنادار جمله‌هایی است که اجزای اسمی آن بیانگر مصادیق مشخصی و معینی باشد. نزد راسل، مانند فرگه، نام‌ها و سایر کلمات معنایی متناظر با یک ماهیت مطابق دارند. ولی از نظر راسل معنا به آشنایی شخص با ماهیت مربوط همبستگی دارد. از این رو، معنا برای راسل یک موضوع ذاتاً شخصی است، بر اساس نظریه راسل، معنا چیزی جز مصداق لفظ و کلام نیست. معنای میز همان میز خارجی است، بنابراین از نظر راسل جمله

"انسان حقیقت جواست" بی معنا است، مگر آنکه جمله را به گونه‌ای تأویل کنیم که از آن فرد معین گردد، مثلاً بگوییم، به ازای هر فردی اگر آن فرد انسان باشد، حقیقت جو است. در این مورد راسل با جملاتی مواجه می‌شود که موضوع آن‌ها اسم خاص نیست ولی مصداق معین دارند. جمله سراینده شاهنامه فردوسی است از این نوع است. راسل موضوع این گونه جملات را وصف خاص می‌نامد. اوصاف خاص به همین صورت ظاهری، منطقاً دلالت بر مصداق خاص، ندارد، هرچند در عرف مصداق معینی برای آن‌ها در نظر می‌گیرند، لذا راسل جملات مشتمل بر اوصاف خاص را از ساختار عادی و عرفی اش چنان تغییر می‌دهد که به ساختار منطقی نزدیک باشد. دیدگاه راسل درباره توصیفات خاص او را به زبان ایده آلی که غالباً آن را زبان صوری می‌نامد، سوق داد تا از ابهامات زبان طبیعی به دور باشد. بنابراین از نظر راسل، وصف خاص نام خاص نیست و هرگاه در جمله‌ای در موضع نام خاص بنشیند می‌توان آن را چنان تحلیل نمود که به موضع آن به متغیرها واگذاشته شود، مثلاً جمله نخست وزیر ایران ریاضی دان است چنین است. (ایکس هست که آن ایکس نخست وزیر فعلی ایران است و به ازای هر ایگرگ آن، ایگرگ ریاضی دان باشد، آنگاه ایگرگ مترداف با ایکس است و ایکس ریاضی دان است). در نظر راسل در یک زبان کامل منطقی کلمات موجود در یک گزاره یا مؤلفه‌های امر واقع متناظرش تناظر یک‌به‌یک خواهند داشت، به استثنای کلماتی نظیر یا، نه، اگر، آنگاه که نقشی متفاوتی دارند. بنابراین در چنین زبانی امر واقع، مورد تصدیق یا مورد انکار و باز نمودن نمادین آن، یعنی گزاره این همان ساختار برقرار است. (کاپلستون، ۱۳۷۶: ۴۸۳).

بنابراین جمله فوق از نظر راسل به دلیل نداشتن فردی که (ایکس) به آن ارجاع دهد، کاذب است، البته این جمله متناسب با فرگه بی معنا است زیرا که نشان می‌دهد یک نام بدون مصداق خارجی مهمل است و جمله‌ای که درباره آن باشد فاقد معنی است و نه صادق است.

به نظر می‌رسد که هنگامی که ویتگنشتاین معتقد بود برای اینکه زبان بتواند نشانگر واقعیت باشد و جمله‌ها نماینده اوضاعی واقعی گردند، باید چیزی بین جمله وضع واقعی قرار داشته باشد می‌توان گفت که جمله مانند تصویری از فلان امر ممکن الوقوع است، جملات ملاک است و باید معنا داشته باشد، مگر آنکه زبان مانند آینه تصویر واقعیت را به نحوی از انحاء منعکس می‌کند.

ویتگنشتاین مانند فرگه و راسل به دنبال شکل منطقی زبان ویتگنشتاین مانند فرگه و راسل به دنبال شکل منطقی زبان بود. رویکرد ویتگنشتاین به زبان صوری بر رساله به‌ویژه گزاره پنج و گزاره فرعی مربوط به آن حاکم است. گزاره‌های زبان طبیعی از ترکیب گزاره‌های بسیط ساخته شده‌اند. رابطه گزاره‌های مرکب با گزاره‌های بسیط به این صورت است که همه گزاره‌های مرکب به نحوی تابع ارزش با گزاره‌های بسیط نسبت دارند، یعنی صدق یا کذب یک گزاره مرکب را می‌توان برحسب صدق یا کذب مؤلفه‌های آن یافت و در تراکتاتوس بین واقعیت و ارزش قائل شد و قلمرو راز را قلمرو ارزش‌ها دانست و واقعیت را گزاره نامید و جهان به امور واقع (واقع اتمیک) تجزیه و تقسیم می‌شود. از نظر ویتگنشتاین همه گزاره‌ها تابع ارزشی گزاره‌های بسیط‌اند، لذا استدلال راسل مبنی بر وجود داشتن و واقعیات منفی به‌عنوان نوعی از امر واقع که غیرقابل تحویل به واقعیات اتمیک است. برای ویتگنشتاین قابل قبول نیست و به این لحاظ، جهان‌بینی ویتگنشتاین تا حدی منظم‌تر از جهان‌بینی راسل است، ویتگنشتاین می‌اندیشد که تحلیل منطقی مستلزم گزاره‌های بسیط امور واقعی اتمی و اعیان بسیطی است که در امور واقعه اتمی رخ نمود و در گزاره‌های بسیط نام می‌یابند. (پیچر، ۱۹۸۵: ۶۸).

راسل می‌گوید اثرات تجربه مستقیم نیست و فلسفه نمی‌تواند متافیزیک باشد. تعابیر متافیزیکی که از نظر لفظی معتبر است و از نظر منطقی خیر. راسل و آستین که در آکسفورد بودند، زبان عرفی را مطرح نمودند ولی بحث راسل این است که زبان منطقی نسبت به زبان عرفی متفاوت است.



دوپایه تفکر راسل "تفکیک صورت منطقی از گرامری" و "تحلیل ریداکتیو" ویتگنشتاین اول و پوزیتویسم منطقی قبول دارند،

تفکیک صورت منطقی از گرامری که جزء اصول پایه‌ای ویتگنشتاین و پوزیتویسم منطقی است از تأثیر برتراند راسل است که معتقد است، زبان عرفی با صورت‌های گرامری است ولی فیلسوف با صورت منطقی باید سروکار داشته باشد و نه گرامری. مثال: اگر بگویم پادشاه فرانسه قبلند است اگر این مثال را بنزیم در زبان عرفی معنا دارد و این تعریف توصیفی در عرف مردم قابل صدق و کذب است، صدق و کذب برای صورت‌های گرامری نیست برای صورت‌های منطقی است.

مردم صورت‌های گرامری و منطقی را تفکیک شده نمی‌دانند و رایل و آستین که به زبان روزمره تأکید داشتند براین مورد که فلسفه باید مشکل مردم را حل کند، ولی صورت منطقی و گرامری متفاوت است یعنی پادشاه فرانسه قبلند است از نظر گرامری درست است ولی از نظر منطقی خیر، در منطق قضیه وجودی است "بعضی از ایکس‌ها هست که پادشاه فرانسه قبلند است". اسناد هیچ معنای منطقی ندارد و صدق و کذب بار نمی‌شود و این شق سوم بود در پوزیتویسم منطقی.

پس جمله گرامری یا صادق است و یا کاذب است نزد این‌ها ممکن است صادق یا کاذب و اگر در صورت منطقی درست نباشد نه صادق است و نه کاذب و "شبه جمله" است و گزاره متافیزیکی، کلاً "شبه جمله" است. پادشاه فرانسه قبلند است.

فرانسه الآن وجود ندارد ولی از نظر گرامری درست است، و حتی اگر بگوییم "پادشاه فرانسه موجود نیست" باز صادق نیست، چون موجودیتی به نام پادشاه فرانسه فرض کردیم. و یا بگوییم "من در کلاس هیچ کس رانیدم" ه لحاظ منطقی نه صادق است و نه کاذب و غالباً در متافیزیک و فلسفه تیپ گزاره این‌طور است ولی در علم این‌طوری نیست، چون در علم می‌توانیم موضوع و محمول در نظر بگیریم ..

پس در نظریات توصیفات عبارات از نظر منطقی فاقد معنا است و با قبول صورت منطقی از عرفی و بحث متالنگویژ از نظر تارسکی بیان نشده است.

ترکیبات توصیفی و یا چیزهایی که اسم خاص هستند و وقتی راجع به مفهوم عالم حرف بزنیم، بن بست است. اگر بگوییم عالم وجود دارد هیچ معنایی ندارد و به ازای هیچ یکسی، مصداقی از عالم نداریم. مثلاً بگوییم اسماء علم مشکل ندارند ولی خود اسم خاص هم می‌گوید بله مثل "کوه طلا"، "پادشاه فرانسه" نظریه توصیفات مبتنی به بحث "ریداکتیو آنالکتیک" در معرفت فلسفی و علمی پیاده کنیم و خیلی از مطالب فلسفی بیرون می‌مانند و در بحث فلسفه وارد معرفت‌شناسی است. از نظر راسل، معرفت‌شناسی یا آشنا است مثلاً می‌گوییم میز ولی ممکن است معرفت داشته باشم ولی نتوانم توصیف کنم پس معرفت نیست و یا معرفت داشته باشیم نسبت به خواب و توصیف گرامری کنیم، اما توصیف منطقی ندارد.

راسل چیزی اختراع کرد به نام "داده‌های حسی" که نه عقلانی هستند و نه تجربه پذیر مستقیم و آستین کتابی نوشت براین مورد و بحث "داده حسی" است، وقتی به تجربه دخیل هستیم، این احساس داغی است و این احساس خارجی است و ما یک "داده حسی" داریم که خارجی است و آگاهی ذهنی نیست و مدرک من نیست نیک حالت برزخی دارد و شبیه این بحث را در پدیدارشناس‌ها در قرن نوزدهم داشته‌ایم. رئالیسم هیوم خام است و دسترسی مستقیم داریم به عالم خارج در راسل هم دسترسی به عالم خارج داریم امت به واسطه "داده‌ها" است.

پس "داده‌های حسی" برای راسل مهم است و کاربرد در معرفت علمی است و معرفت فلسفی ما مبتنی بر علوم است و فلسفه سیال می‌شود و چیز ثابتی نیست و فلسفه هم یدک می‌شود با ماشین علم و فلسفه دیگر فلسفه محسوب نمی‌شود و مسائل فلسفه که معنای منطقی ندارند بریزید دور و مسائلی هست که توجیه منطقی دارد و مسائل فلسفه و راه حل‌های فلسفه برای تبیین و توصیف است و فلسفه مثل انبار است پر از مسائل حل نشده

است و علم آن را حل کند. راسل در اواخر عمر قائل شده مونیسم لا اقتضاء و از زمانی که متافیزیک حذف شد و رابطه ذهن و بدن مشکل شد و درد کارت ارتباطات ذاتی ندارند و رایبل و راسل که جوهر را حذف کرد رابطه بین امر ذهنی و رابطه بدنی غیر قابل حل است. راسل نمی‌خواهد به مونیسم هگلی برگردد ولی راسل می‌گوید ذهن و بدن دو چیز نیستند و ماده است و یک حیث ذهنی دارد و یک حیث بدنی و دو تعبیر متفاوت از واقعیت پس روانشناسی و فیزیک یکی هستند و راسل تفکیک قائل می‌شود و قوانین روانشناسی، مشمول "دترمینیسم" نیستند. برای راسل چیزی به نام ذهن و ماهیت ذهن وجود ندارد و ذهن ماهیتی ندارد و کار روانشناسی است و معرفت دقیق و منطقی فیزیکی. و آن چیزی که معرفت را معرفت می‌کند؛ معرفت منطقی است، راسل در اواخر عمرش "داده‌های حسی" را کنار می‌گذارد و "رخداد" را جایگزین داده حسی می‌نماید و ویتگنشتاین نیز امور را رخ دادی است بر مبنای منطق می‌بیند. در این مورد ویتگنشتاین در بند (۵،۵۵۲) تراکتاتوس می‌گوید: "تجربه" ای که ما برای فهمیدن منطق لازم داریم، آن تجربه‌ای نیست که به ما می‌آموزد که چیزی به فلان یا بهمان شیوه عمل می‌کند، بل اینکه: چیزی هست: ولی ایند همانا هیچ گونه تجربه نیست. منطق مقدم است بر هر گونه تجربه، یعنی تجربه‌ای که به ما می‌آموزد که چیزی بدینسان است. (تراکتاتوس، ۱۳۷۹: ۸۷).

### نظریه تصویری زبان ویتگنشتاین

ویتگنشتاین در بندهای ۴،۰۲ بیان می‌نماید که: ما این نکته را از آنجا درک می‌کنیم که معنای گزاره-نشانه را می‌فهمیم، بی آنکه این معنا برای ما توضیح داده شود. گزاره ۴،۰۲۱، یک نگاره‌ی واقعیت است: زیرا من هنگامی موقعیت چیزهایی را که به وسیله‌ی گزاره باز نمود ه شده است می‌فهمم، که گزاره را بفهمم. و گزاره را می‌فهمم، بی آنکه معنای آن برای من توضیح داده شود گزاره ۴،۰۲۲، معنای خود را نشان می‌دهد. گزاره ۴،۰۲۳، نشان می‌دهد که اگر راستین باشد، وضع چیزها نسبت به هم چگونه است. و می‌گوید که وضع چیزها نسبت به هم بدین گونه است. (تراکتاتوس، ۱۳۷۹: ۳۴)

جرقه نظریه تصویری از طریق شبیه سازی یک تصادف دردادگاهی در فرانسه در ذهن ویتگنشتاین زده شده است. آنجا که به کمک ماکت عناصر موجود در صحنه تصادف، صحنه به مانند تصویری از واقعیت بازسازی گردید، این تصویر مدلی از واقعیت است. (تراکتاتوس ۱۲، ۲) که عناصر آن نماینده اشیاء هستند (تراکتاتوس ۱۳، ۲) ضمناً تصویر از این واقعیت تشکیل یافته که عناصر آن به شیوه، یعنی با یکدیگر نسبت دارند. (تراکتاتوس، ۱۴: ۲) و این موضوع حاکی از آن است که اشیاء به همان شیوه در نسبت با یکدیگر قرار دارند. (تراکتاتوس، ۱۰: ۲)، با وجود این برای اینکه تصاویر بتوانند درکی حاکی از واقعیت باشند، می‌بایست چیز مشترکی میان آن دو وجود داشته باشد، که عبارت است از صورت حکایت‌گری است. بنابراین صورت حکایت‌گری عبارتست از امکان اینکه اشیاء به همان ذهنیت اجزای تصویر در کنار هم قرار داشته باشند. (تراکتاتوس، ۱۵۱: ۲) پس می‌توان بیان نمود که رابطه حکایت‌گرایی متشکل از همبستگی‌های عناصر تصویر و اشیاء هستند (تراکتاتوس، ۱۵۱۴، ۲) که این همبستگی‌ها گویی شاخک‌های عناصر تصویر هستند که تصویر با آن‌ها واقعیت را لمس می‌کنند. (تراکتاتوس، ۲: ۱۵۱۵)

### معناداری از نظر ویتگنشتاین متقدم

در آغاز فلسفه تحلیلی، فرگه، ویتگنشتاین هر دو تلاش نمودند که تفسیر ایدئالیستی از معانی را که مبتنی بر وابستگی به ایده‌های ذهنیات است با ارائه ساختاری کنار زنند و معنا را با امر عینی گره بزنند، فرگه زبان را به نحو ضروری عهده‌دار مفاهیم می‌دانست، به همین دلیل بر این باور بود که معانی باید در شکل سومی از هستی عینیت داشته باشند تا مفاهیم امکان‌پذیر باشد. فرگه علاوه بر نشانه و مصداق، انگاره و مفهوم را طرح نمود و کوشید تا آن را از تصورات فردی که به سلیق شخصی هر انسانی وابسته است متمایز نماید. هر مفهوم فرگه ای ممکن است به بند تصور متمایز مربوط باشد. همه انسان‌ها از مخزن مشترک مفاهیم بهره‌مند هستند که نسل به نسل به آن‌ها انتقال یابد. (فرگه، ۱۸: ۱۳۹۰)

فرگه تلاش می‌کند تا با طرح مفهوم ستاره صبح گاهی و ستاره شبان گاهی و بررسی امکان جایگزینی آن‌ها در گزاره نشان دهد که مفهوم گزاره باید از ارزش صدق و کذب جدا باشد. این تلاش فرگه برای چنین انگاره‌ی مستقل از سوژه به دلیل موضعی بود که او در برابر ذهنی‌گرایی قرن نوزدهم داشت.

ویتگنشتاین نیز مانند فرگه در تلاش است که وابستگی معنا به سوژه را کنار بزند، اما برخلاف فرگه فلسفه ورزی خود درباره زبان را با پذیرش زبان روزمره آغاز نمی‌کند، بلکه تلاش می‌کند زبان را به نحوی که ممکن است بیابد. ویتگنشتاین برای این کار در ابتدا معنایی متمایز از شیء ارائه می‌نماید ویتگنشتاین زبان را در صورتی معنادار می‌داند که از جملات حاصل از ترکیب اسامی اشیاء تشکیل شده باشد و نحوه ترکیب اسامی نیز تابع صورت منطقی موجود در عالم باشد. ویتگنشتاین در تراکتاتوس لغتشی را به یک معنا برای "چیز" و "موجود" به کار می‌برد. (جانستون، ۱: ۲۰۰۹) از نظر ویتگنشتاین متقدم، نیاز به شیء کاملاً منطقی است و فرار از آن ممکن نیست. اشیاء جوهر جهان را تشکیل می‌دهند، بنابراین نمی‌توانند مرکب باشند، زیرا بنیادین بودن خود را از دست می‌دهند و به اشیاء دیگر وابسته می‌شوند و به این نحو بی‌پایان ادامه می‌یابد. (ویتگنشتاین، ۷: ۲۰۰۷) در تحلیل گزاره‌ها، ما آن‌ها را به ترکیبی منطقی از گزاره‌های ابتدای تحلیل می‌کنیم و گزاره‌های ابتدایی را حاصل کنار هم‌نشینی اسامی می‌دانیم که نشانه اشیاء است. اگر اشیاء را نپذیریم، هیچ ارتباطی بین گزاره‌ها و ارجاع فرا گزاره‌هایی آن‌ها نیست و آن‌ها بی‌معنا خواهد شد. با پذیرفتن امور بسیط معنادار بودن گزاره‌ها را رد کرده‌اند. (ویتنبرگ، ۴: ۱۹۶۶) بر این اساس همان‌طور که ویتگنشتاین در یادداشت‌ها گفته است "نیاز به چیزهای بسیط، نیاز به تعریف معنا است". (ویتگنشتاین، ۶۳: ۱۹۶۶).

در بندهای

(۴،۰۵) واقعیت، با گزاره مقایسه می‌شود.

(۴،۰۶) گزاره فقط بدان سبب می‌تواند راست یا دروغ باشد که نگاره‌ی واقعیت است.

۴,۰۶۱) اگر به این حقیقت توجه نکنیم که گزاره معنایی دارد مستقل از بوده‌ها، آنگاه به آسانی می‌توان چنین باور داشت که "راست" یا "دروغ" دو رابطه متساوی موجه بین نشانه و چیز نشانه گذاری شده هستند.

آنگاه برای نمونه می‌توان گفت که "پی" به شیوه‌ای راستین چیزی را مشخص می‌کند، که \_نقیض پی\_ آن را به شیوه‌ای دروغین نشان گذاری می‌کند. (تراکتاتوس، ۱۳۷۹: ۳۹).

طبق آنچه رساله آمده است گزاره‌ها به سه قسم هستند:

۱- گزاره‌های صادق، ۲- گزاره‌های کاذب، ۳- گزاره‌های بی‌معنا

از نظر ویتگنشتاین، جمله با گزاره متفاوت است، ممکن است یک گزاره از دو جمله یا تعداد بیشتری از جملات تشکیل شده باشد. همچنین گاهی یک جمله از دو گزاره خبر می‌دهد، تنها گزاره است که محمل صدق یا کذب است. اما در مورد جمله سخن از معنا داشتن یا معنا نداشتن است، پس از آنکه معناداری جمله مشخص شد، آنگاه می‌توان از صدق و کذب آن سخن گفت، از این رو هر جمله حاکی از یک گزاره نیست، بلکه تنها جمله خبری محمل گزاره است، البته جمله نقش‌های دیگر نیز دارد گاه در قالب امر، استفهام و تمنا و...

ویتگنشتاین متقدم نیز بیان می‌نماید که الفاظ یا توتولوژی هستند مانند: الف، الف است که بی‌معنا است و یا توتولوژی نیستند که خود به دو نوع گزاره تقسیم می‌شوند: ۱- قضایای بسیط: قضیه‌ای که تجزیه به قضیه دیگر نمی‌شود و مستقیماً از خارج می‌گیریم و از طریق نظریه تصویر می‌گیریم، مثلاً نگاه ما به ساعت، قرار داشتن با منطق تطبیق می‌کنند و این قضیه را از عالم خارج می‌گیریم و فرگه گفته ماهیت تفکر "گزاره‌ای" است و اگر تفکر بگوییم، تفکر یعنی "گزاره" داشتن و محتوای تفکر خودم را قضایا می‌دانم.

پس از نظر ویتگنشتاین تفکر، "قضیه" است و ویتگنشتاین می‌گوید فکر قضیه است و قضیه دو حالت دارد و قضایایی که گزاره هستند و اگر ارجاع به عالم بیرون نداشته باشد، جمله است، پس هر چیز که بی‌واسطه، موضوعش در خارج نباشد از دیدگاه ویتگنشتاین، تفکر

و شناخت نیست. زیبایی آیا خارجی است؟ خیر آیا خارجی است؟ و یا حالت عاطفی است که هست. خیر چیز خارجی نیست و لذا تمام آنچه به عنوان قضایای عرفانی و دینی را فکر می‌کردیم حتی قضیه هم نیست چون ارجاع به عالم خارج ندارد

و فکر باید قضیه باشد و وقتی تفکر داریم، ساختار صوری داریم و زبان هم خاص می‌شود و زبان، مساوی، تفکر و عالم است و مانند سه حلقه که روی هم است و نه فکر، فکر عامه است و زبان ساختار منطقی دارد و نه گرامری و فکر هم قضیه است و آن عالم هم عالم خاص است و به نظر ویتگنشتاین مجموع امور واقع است و تجربی بودن محض است و تجربه درونی نیست و وقتی ویتگنشتاین در مورد سولپسیسم صحبت می‌کند احوالیات درونی و تجربه درونی را سوسولپسیسم می‌داند.

فیلسوفان پوزیتیویسم منطقی از قبیل کارناپ، اوتونیورث، شلیک، آلفرد آیر که تعلق خاصی به اندیشه سیاسی نداشتند و آن را در مورد و موضوع فلسفه خود قرار ندادند، سخت تحت تأثیر فیلسوف بزرگ اتریشی، لودویگ ویتگنشتاین به ویژه کتاب رساله منطقی-فلسفی وی بودند. ویتگنشتاین در این کتاب سه آموزه بنیادین مطرح نموده است

۱- منطق و ریاضیات مشتمل بر همان گویی‌ها هستند. (توتولوژی)

۲- زبان ساختاری تابع صدق دارد و اجزاء مبنایی آن، اسامی هستند.

۳- گزاره‌های اخلاقی هیچ اطلاعات معرفتی و یقینی خاصی را ابراز و اعلام نمی‌کنند.

### معرفت به گزاره‌های ریاضی ویتگنشتاین

ویتگنشتاین در پی نظر راسل و وایتهد در کتاب اصول ریاضیات، مطرح شده است، قائل می‌شود ساختار اساسی ریاضیات را می‌توان از منطق استنتاج نمود و همچنین ریاضیات آشکارکننده حقایق درباره اعداد و روابط آن‌ها نیست، بلکه حقائق ریاضیات به یک معنا قراردادی هستند، به این معنی که کل نظام ریاضیات را می‌توان با تعداد معینی از تعاریف اصطلاحاتی مبنایی و فهم خاصی از قواعد استنتاج تولید نمود. حقائق ریاضی متکی بر تعریف اصطلاحات و قواعد استنتاج است و حقائق ریاضی مطابق تعریف صادق

هستند، حقائق ریاضی کشف نمی‌شوند، بلکه ابداع و اختراع می‌شوند، حقائق ریاضی از نظر ویتگنشتاین "همان گویانه" (توتولوژی) هستند، به طوری که بیانگر نتایج تعاریف و قواعد استنتاج هستند، نه اینکه روابط واقعی را در جهان از اشیاء غیر حسی آشکار کنند، از نظر ویتگنشتاین ریاضیات و منطق از جهان غیر تجربی و غیر ملموس اندیشه‌ها خبر نمی‌دهد، بلکه مجموعه‌ای از همان گویی‌ها هستند.

### گزاره منطقی

آموزه دوم تراکتاتوس آن است که زبان، ساختاری دارد که می‌توان آن را با تحلیل منطقی آشکار نمود و زبان ساختار تابع صدقی دارد. و این سخن به این معنا است که قضایای مرکبی که ما، در زبان به کار می‌گیریم به طور منطقی قابل تجزیه به اجزای کوچک‌تر است. ویتگنشتاین به این گزاره‌ها "قضایای ابتدائی" می‌گوید.

پرسش مطرح می‌شود که اگر معتقد باشیم که زبان دارای معنا است و این معناداری نهایتاً به سطح قضایای ابتدائی تحویل می‌شود و این قضایا به تعبیری کوچک‌ترین اجزای معنادار زبان هستند، در این صورت این قضایا معنای خود را چگونه به دست می‌آورند؟ ویتگنشتاین می‌گوید، دو را پیش روی ماست: نخست اینکه بگوییم قضیه ابتدائی معنای خود را از قضیه دیگر اخذ می‌کند. اما روشن است که این پاسخ بدین معناست که این قضیه، ابتدائی تر از قضیه، ابتدائی تر از قضیه است که محتاج معنا بود و این سخن، یعنی قضیه ابتدائی ما، به واقع ابتدائی به معنایی که قبلاً بیان شد (تجزیه‌ناپذیر و تحویل‌ناپذیر) نبوده است، در این صورت لازم می‌شود معنای قضیه ابتدائی جدید را بیابیم. از نظر ویتگنشتاین این راه منتهی به فرجام نمی‌شود و به علاوه معنا را امری درونی یک‌زبان می‌کند، بدون اینکه هیچ اتکائی به بیان جهان خارج داشته باشد.

کارناپ که از اعضاء حلقه وین بوده است و برخلاف آیر که تفکر محدودی داشته بود در کلاس هوسرل و پراگماتیسم‌های آمریکایی نیز شرکت داشت انتقادهایی به هایدگر وارد نموده است که البته هایدگر به وی پاسخ نداد



. کارناپ هم چون سایر پوزیتویست‌های منطقی، معتقد است، سه نوع جمله یا قضیه وجود دارد. گزاره‌های مشاهداتی یا گزاره‌های مربوط به گزاره‌های مشاهداتی که در نهایت به تجربه حسی تبدیل می‌شود، گزاره‌های تحلیلی یا همان گویانه که ضرورت منطقی دارند، گزاره‌هایی که مهمل و بی‌معنی‌اند و کارناپ به آن شبه قضیه می‌گوید و شامل قضایای متافیزیکی می‌شوند.

کارناپ در ابتدای مقاله نمونه‌هایی از شبه قضایای متافیزیکی را از عبارات‌های هایدگر نقل می‌کند که به جمله معروف "هیچ می‌هیچد" منتهی می‌شود (خرمشاهی، ۱۳۶۱، ۳۶). وی می‌گوید: این جملات اگرچه با نحو تاریخی-دستورزبانی سازگارند، حاصل تخطی از نحو منطقی هستند. وی این گزاره را شبه گزاره می‌داند که افاده معرفت نمی‌کنند و می‌افزاید، هیچ خدا یا شیطانی نمی‌تواند به ما معرفت متافیزیکی بدهد. (خرمشاهی، ۱۳۶۱: ۴۲).

-الزامات سیاسی اثبات‌گرایی منطقی (پوزیتویسم منطقی) و ویتگنشتاین  
به نظر می‌رسد اتمیسم منطقی ویتگنشتاین و پوزیتویسم منطقی بر لیبرالیسم اقتصادی و سیاسی تأثیر گزار بوده است، همچنین بر بحث‌های توسعه به فرماسیون‌سازی که اشخاصی نظیر سیمور مارتین لیپست و رابرت دال تأثیر گزار بوده است. بحث‌های فرگه مبنایی شد برای "بینا ذهنیت" در اندیشه‌های هوسرل که جریانی را در جامعه‌شناسی سیاسی به راه انداخت که این جریان را می‌توان در پیتر وینچ که جامعه‌شناسی سیاسی را برخلاف نظر آگوست کنت و امیل دورکیم که علمی می‌دانست، وینچ نظریه جامعه‌شناسی را غیرعلمی و تفسیری در نظر گرفت و همچنین در بحث‌های برگر و لاکمن و شوتس مطرح شد. نظریه‌های بازی‌های زبانی ویتگنشتاین نیز که موضوع این گفتار نیست بسیار نگاه سیاسی دارد که به نوعی ایدئولوژی‌ها را زیر سؤال می‌برد و به این موضوع می‌پردازد که هر گفتمانی بازی زبانی خود را دارد و بحث آن در گفتار دیگر می‌بایست مطرح شود.

ویتگنشتاین متقدم و پوزیتویسم منطقی در پارادایم هنجاری اندیشه سیاسی قرار نمی‌گیرند زیرا در این پارادایم، از هست به باید می‌توان رسید و تفکیکی بین هست و باید نیست، اما ویتگنشتاین متقدم تحت تأثیر "هیوم" قائل به تفکیک "هست" از "باید" نمی‌باشند و ویتگنشتاین متقدم در جهت "هست‌ها" باقی می‌ماند.

### انتقادهای وارد بر پوزیتویسم منطقی

#### نقدهای های وارد بر ویتگنشتاین متقدم و تراکتاتوس

خرمشاهی پس از مقاله پاسمور به ارزیابی انتقادی اصل تحقیق‌پذیری می‌پردازد، ایشان مشکلاتی را که این اصل پوزیتویسم منطقی دارد را زیر سؤال می‌برد و همچنین پاسمور بیان می‌کند که پوزیتویسم منطقی قائل بود به سلسله‌های تضادهای شدید بی‌انتهای متافیزیک و علم، حقائق منطقی و واقعی، تحقیق‌پذیری و تحقق‌ناپذیری، تصدیق‌پذیری و تصدیق‌ناپذیری، آنچه به اشارت می‌توان نشان داد و آنچه به عبارت می‌توان بیان نمود، از نظر او پوزیتویسم منطقی به‌عنوان نهضتی فلسفی از یک مکتبی مرده است، در فلسفه آلمان یکسره مهجوریت است و در آمریکا، انگلیس و کشورهای اسکاندیناوی نمی‌توان تأثیر آن را از تأثیر فیلسوفانی مانند راسل، منطقیان، لهستان و فیلسوفان تحلیل‌زبان انگلستان متأثر نمود. خرمشاهی در نقد خود می‌گوید

-معلوم نیست که این اصل ناظر به جمله است یا گزاره یا قضیه

-آیا این اصل روشی برای پی بردن به معنای یک جمله است یا معیاری برای تشخیص معناداری یا بی‌معنایی.

-چه گزاره‌ای مستقیماً روایت‌گر یک مشاهده تجربی است و چگونه می‌توان از ارزش صدق آن مطمئن بود؟

-خود این اصل تحلیلی است یا تجربی؟ و اگر هیچ‌کدام نیست، چگونه می‌تواند معنادار باشد؟

از انتقادهای آقای خرمشاهی این است که همسان گرفتن ویژگی‌های یک تجربه بامعنای جمله خالی از مسامحه منطقی نیست، زیرا هر تجربه جزئی دارای زمان، مکان، شدت و کیفیت خاص است. درحالی که معنای جمله فاقد این ویژگی‌هاست. ایراد دیگر این که اگر معنای جمله همانا تجربه‌های شخصی، واحدی باشد، اصل تحقیق پذیری به شکل افراطی به اصالت نفس (سولپسیسیسم) منتهی می‌شود. (خرمشاهی، ۱۳۶۱: ۲۷).

-خرمشاهی سپس به دو معنای شدید و خفیف تحقیق پذیری اشاره می‌کند و ایرادهای وارد به تحقیق پذیری را مطرح می‌نماید.

-قوانین علمی که به صورت گزاره‌های کلی است، به این دلیل که معادل هیچ تعدادی از گزاره‌های مشاهداتی نیست، بی‌معنا می‌شوند.

-هر گزاره جزئی درباره اشیاء طبیعی می‌تواند مبنای تعداد نامحدودی پیش‌بینی قرار گیرد و از این رو تحقیق پذیری قطعی ندارد.

-گزاره‌های درباره حوادث گذشته و آینده و گزاره‌های مربوط به تجربه‌های دیگران تحقیق پذیری قطعی ندارد،

-جتی اگر گزاره‌های وجودی مثل "لا اقل یک چتر سرخ وجود دارد" تحقیق پذیر باشد، دیگر نفی و نقیض آن تحقیق پذیر نیست. این لازم است که انکار یک گزاره وجودی بی‌معنا شود و این با اصل ارتفاع نقیضین تعارض دارد. (خرمشاهی، ۲۷-۱۳۶۱: ۲۸).

از میان چهار ایراد یادشده، ایرادهای اول تا سوم را می‌توان در این خلاصه نمود که اگر منظور از تحقیق پذیری امکان اثبات قطعی باشد، این مشکلات پیش آید. پوپر نیز در نقد نظر پوزیتیویستها امکان اثبات قطعی از طریق مشاهده را نفی می‌کند، چنان که می‌گوید: گزاره اینجا یک حیوان است "رانمی توان با هیچ آزمایش مشاهده‌ای ثابت کرد. (پوپر، ۱۳۶۳: ۳۴۵). وی همچنین می‌گوید: اثبات حقانیت و از جمله البته اثبات نهایی حقانیت برای یک ابطال وجود ندارد. با وجود این ما از ابطاها چیز می‌آمیزیم. (پوپر، ۱۳۷۲: ۳۳). به نظر می‌رسد ایراد چهارم وارد نیست، زیرا بر این فرض استوار

است که اگر گزاره تحقیق پذیری اثبات و صدق آن آشکار شد، نفی آن گزاره بی‌معنا می‌شود، چنان‌که وقتی می‌گوییم "اکنون هوا سرد است"، اگر هوا واقعاً سرد باشد، دیگر گزاره، هوا سرد نیست "بی‌معنا می‌شود، این برداشت، اصل تحقیق‌پذیری خطاست، زیرا بر اساس این اصل هر گزاره تحقیق‌پذیری که تجزیه آن برای دیگران ممکن باشد، چه در تجربه تأیید شود و چه نقص، در هر دو صورت، بامعناست، به بیان دیگر، معناداری مقدم بر صدق و کذب است و گزاره کاذب گزاره معناداری است که تجربه آن را نقض می‌کند و از این رو معنادار است. (حسامی فر، ۱۳۹۵، ۶).

ایراد دیگری که خرمشاهی به آن اشاره می‌کند این است که در هیچ قضیه کلی نمی‌تواند تجربی باشد و هیچ قضیه تجربی نمی‌تواند کلی باشد. (خرمشاهی، ۱۳۶۱: ۲۸). چرا که قضیه تجربی متضمن ضرورت منطقی نیست و فقط مفید احتمال است.

ایراد دیگر خرمشاهی بر پوزیتیویسم منطقی این است که درستی ملاک تحقیق‌پذیری مستلزم بی‌معنایی خودش می‌شود زیرا "این اصل یا معیار نه تحلیلی است نه ترکیبی، یعنی نه صدق ضروری منطقی دارد و نه صدق کلی و ضروری تجربی. (خرمشاهی، ۱۳۶۱، ۳۲).

خرمشاهی پس از مقاله کارناپ، ذیل عنوان پاسخ به کارناپ انتقادهایی بر آن مقاله وارد می‌کند که مهم‌ترین آن عبارت است از:

۱- هیچ تعریفی از متافیزیک، جز این ادعا که متشکل از شبه گزاره‌هاست، ارائه نشده است، طرح و جرح اقوالی از هایدگر وافی به مقصود نیست، زیرا این گونه اقوال در متافیزیک فلسفی و به‌ویژه در متافیزیک دینی چندان زیاد نیست. برای مثال، پنج دلیل آکوئیناس در اثبات وجود یا برهان صدیقین ابن سینا و صدر المتالهین را چگونه می‌تواند رد نمود؟ سخن معروف دکارت هم نقص نمی‌شود، به جای آنکه بگوییم "من می‌اندیشم"، پس هستم "بگوییم کسی که می‌اندیشد من است، زیرا اندیشه مسبوق بر اندیشه است و هر اندیشیدنی، اندیشیدن به چیزی است، اما چه چیز نزدیک‌تر از خود هستی اندیشنده به اندیشه اوست.

۲- اعتبار متافیزیک از بی‌اعتباری غیر متافیزیک است. علم، فلسفه، حس و تجربه اعتبار نهایی و یقین ندارد و هر جا که این‌ها نتوانند پیش بروند قلمرو متافیزیک همان‌جاست. نهایت متافیزیک افزون به معرفت بشری و یافتن به معنایی برای کل کیهانی و سرگشتگی انسان است.

۳- اگر بگویم احکام تجربی مبنا صدق و معنا است، یا این "فقط" که از بطن تجربه بیرون نیامده، اولاً حکم متافیزیکی صادر کرده‌ایم، ثالثاً حقیقت را تحریف کرده‌ایم، یعنی هستی را محدود به تجربه خو کرده‌ایم و به ایدئالیسم و اصالت نفس رسیدیم. به بیان دیگر، اعتبار تجربه نمی‌تواند بر خود تجربه استوار شود.

۴- حس و تجربه جهانی را تا آنجا که به حس مادر می‌آید بر ما معلوم می‌کند، اما جهان را آن‌چنان که هست بر ما آشکار نمی‌کند.

۵- علم طبیعی نمی‌تواند به مسائل مطرح در فلسفه، کلام، ادیان، عرفان، پاسخ گوید و بنابراین نمی‌توان بر مبنای علوم تجربی، علمی چون اصول فقه، کلام، الهیات و عرفان را غیر علم به شمار آورد.

بخش پنجم کتاب مشتمل بر نقد خرمشاهی بر کتاب زبان و حقیقت و منطق اثر ای. جی. ایر است. ایر نیز مانند همه پوزیتیویست‌ها گزاره‌های را به دو قسم تحلیلی و ترکیبی تقسیم می‌کند و از مهمل بودن قضایای مابعه الطبیعه را نسخه گرفت.

خرمشاهی می‌کوشد با طرح مثال‌هایی در منطق نشان می‌دهد که آنچه پوزیتیویست‌ها مهملش می‌خوانند، به تعبیر خرمشاهی شبه مهمل‌هایی است که در آن محمول در حد موضوع اخذ نشده است. و به عبارتی محمول به موضوع بی‌ربط است و در راه خلاصی از آن‌ها نیز تقطیع منطقی آن‌ها و ارجاعشان به امر محال است. (خرمشاهی، ۱۳۶۱: ۸۴).

سپس به نقد گزاره خدا آیر می‌پردازد و سپس به نقد زندگی‌نامه پوپر می‌پردازد، پوپر ابطال‌پذیری را جزئیات اثبات‌پذیری قرار نمی‌دهد و پوزیتیویسم منطقی را مرده می‌داند و علت مرگ آن توجه صرف به جزئیات است. (خرمشاهی، ۱۳۶۱: ۱۰۵).

و سرانجام به نقد مارکس پلانک بر پوزیتویسم می‌پردازد که از آنجا که خود ماکس پلانک تجربه‌گرا است ولی پوزیتویسم منطقی را نقد می‌نماید و نقدی تجربه‌گرایانه می‌نماید و بیان می‌نماید که مبتنی بر تجربه شخصی است و راه را بر شکل‌گیری نظام جامع علمی می‌بندند. (خرم‌شاهی، ۱۳۶۱: ۱۰۷).

نقد‌های دیگر که می‌توان در نظر گرفت در مورد ویتگنشتاین متقدم و پوزیتویسم منطقی، از جانب اندیشه‌هایی است که به زندگی روزمره توجه دارند و از روش‌های کیفی استفاده می‌نمایند؛ مانند جامعه‌گرایان نظیر والزر و مک اینتایر و چارلز تیلور و یا پدیدارشناسانی نظیر هوسرل و هایدگر و گادامر و نقد مکتب انتقادی بر پوزیتویسم نیز حائز اهمیت است و نقد پسامردن مبنی بر عدم در نظر گرفتن "سوژه معرفتی" نیز قابل توجه است.

البته تفاسیری از تراکتاتوس ویتگنشتاین شده است و این رساله را با پژوهش‌های منطقی وی مقایسه نموده‌اند و بازی‌های زبانی که در چهارچوب "فلسفه قاره‌ای" است مانند تفسیر "کارل اتو-آپل" از تراکتاتوس ویتگنشتاین.

-نقد دیگر بر تراکتاتوس ویتگنشتاین را نازیست‌ها مطرح نمودند، از نظر نازیست‌ها چون اکثر اعضای حلقه وین یهودی بودند لذا نازیست‌های آلمان با فیلسوفان حلقه وین مشکل داشتند و خواستار انحلال حلقه وین بودند.

### **تفاوت‌های ویتگنشتاین متقدم و حلقه وین**

با بررسی افکار متفکران حلقه وین متوجه می‌شویم که مؤلفه‌های اصلی حلقه وین عبارتند از: ۱- وجود قضایای ترکیبی ماقبل تجربی به کلی منتفی است و قضایا به دودسته قضایای تحلیلی (تولوژیکی) و قضایای ترکیبی موخر از تجربه تقسیم می‌شوند. ۲- قضایای ترکیبی مؤخره از تجربه نه تنها قضایایی هستند که بردانش ما می‌افزایند، ۳- کل دانش و معرفت بشری عبارت است از قضایای ترکیبی است که با تجربه تحقق پذیر و تأیید پذیر هستند، ۴- ما بعد الطبیعه، اخلاق، عبادات ارزشی و مفاهیمی مانند خدا، نفس، مطلق

هستی، عدم تناهی و... به دلیل تحقیق ناپذیری تجربی به کلی مهمل است. ۵- احکام اخلاقی و ارزشی اساساً گزاره‌های بی معنا هستند و فقط می‌توانند بیانگر امیال و خواسته‌های گوینده باشد. ۶- از نظر پوزیتیویسم منطقی جهان یک بعدی و عینی است. و سوژه تجربی است. در حالیکه سوژه نزد ویتگنشتاین متقدم "متافیزیکی است و نزدیک "من استعلائی" کانت است. ویتگنشتاین مانند کانت از سوژه تجربی فراتر می‌رود و از تمامیت امور واقع نیز فراتر می‌رود تا حدود و ثغور معرفت را مشخص نماید. نکته حائز اهمیت دیگران است که "تصویر" در ویتگنشتاین به معنای استعاره است و نباید آن را در معنای روانشناختی و تجربی فهمید و ناظر به امکان پذیری تصویرسازی صورت منطقی گزاره در فضای منطقی است ولی همانند پوزیتیویسم منطقی ملاک صدق و کذب گزاره "عالم واقع" است. (سروش دباغ، ۱۳۸۸، ۵۵).

## جمع بندی

حائز اهمیت است که نگاه ویتگنشتاین متقدم به عالم، جنبه زبانی دارد و فراتجربی است و وجه اخلاقی و عرفانی دارد ویتگنشتاین متقدم در فعالیت فلسفی جنبه درمانی آن را در نظر می‌گیرد و فلسفه را با درمانگری و فعالیت و نگاه درست منطبق می‌داند و مانند کانت که به تفکیک "نومن" و "فنومن" می‌پردازد و بیان می‌دارد که معرفت و شناخت در عرصه فنومن قابل تشخیص است و در عرصه نومن، معرفت قابل بیان نیست و می‌بایست سکوت نمود، ویتگنشتاین نیز بیان می‌دارد که در مورد چیزی که نمی‌توان حرف زد باید سکوت نمود، اما پوزیتویسم منطقی در حیطه تجربه‌گرایی صرف می‌اندیشد و در واقع منکر نومن‌های کانتی می‌شود و می‌گوید امور مشاهده‌ناپذیر فاقد معنا هستند. تحولی که ویتگنشتاین در اندیشه به وجود آورد عبارت است از اینکه وی برخلاف پیشینیان فلسفه را امری ذاتی در نظر نمی‌گیرد بلکه امری حاصل تعامل و نوعی فعالیت و راه برای رسیدن به نتیجه در نظر می‌گیرد. از نظر ویتگنشتاین فعالیت مه تنها از نظر فلسفی، بلکه از وجه سیاسی و اجتماعی نیز به فلسفه ویتگنشتاین پرداخت.

یکی از مواردی که در زمینه اجتماعی از آثار متقدم ویتگنشتاین در زمینه سیاسی نیز می‌توان به آن توجه داشت که متأسفانه حلقه وین، این وجه از فلسفه را در نظر نمی‌گیرد. ویتگنشتاین بیان می‌دارد که در مورد مسائلی که نمی‌توان فکر کرد، نمی‌توان سخن گفت و این سخن ویتگنشتاین متأثر از اندیشه کانت است که تفکیک بین نومن و فنومن قرار می‌دهد. نومن عبارت است از اموری که هستند ولی نمی‌توان در مورد آن‌ها سخن گفت و این وضعیت نومن در تراکتاتوس ویتگنشتاین حالتی راز و رازانه و فرا تجربی، دارد ولی در حلقه وین، برخلاف کانت که نومن‌ها هستند ولی قابل سخن گفتن نیستند مانند اموری مانند دین، مذهب، پروردگار از نظر حلقه وین نومن‌ها وجود ندارد، به عبارت دیگر در حلقه وین، سوژه تجربی و جزئی است ولی در نظر ویتگنشتاین سوژه دارای کلیت و متافیزیکی است.



نکته دیگر قابل تأمل آن است که ویتگنشتاین متقدم با تفکیکی که بین سوژه تجربی و سوژه متافیزیکی بیان می‌دارد در واقع مطابقت دارد با تفکیک بین "واژه" و "مفهوم" ویتگنشتاین و حلقه وین هر دو در این مسئله مشترک هستند که به واژه که تشکیل گزاره را می‌دهند توجه دارد ولی علاوه بر واژه ویتگنشتاین به مفهوم در سوژه متافیزیکی نیز توجه دارد، ولی حلقه وین به مفهوم توجهی ندارند زیرا مفهوم بامعنا که امری غیر تجاری است مرتبط است. فهم از نظر ویتگنشتاین جنبه استعلایی به معنای کانتی آن یعنی شرایط مند و حاصل دیالکتیک بین عقل و تجربه است ولی فهم در حلقه وین تنها مبتنی بر تجربه و جزئی است. حلقه وین از ویتگنشتاین تأثیر گرفت ولی تفسیری تجربه گرایانه صرف از ویتگنشتاین که با واقعیت اندیشه ویتگنشتاین متفاوت بود ارائه داد.

## منابع

- ۱- گرینگ، ای.سی. ویتگنشتاین، ترجمه ابوالفضل حقیقی، تهران، انتشارات بصیرت، ۱۳۸
- ۲- مقصودی، محمود (۱۳۸۰)، ترجمه و پژوهش، کتاب طلوع فلسفه تحلیلی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران
- ۳- موحد، ضیاء، ۱۳۷۴، گوتلوب فرگه و تحلیل منطقی زبان، ارغنون، شماره هفت، تهران
- ۴- علی‌آبادی یوسف (۱۳۷۴)، حقیقت و زبان، تهران، فصلنامه ارغنون، ش ۷
- ۵- ریچارد ا. پالم، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، علم هرمنوتیک، ۱۳۸۲
- ۶- لودویگ ویتگنشتاین، رساله منطقی-فلسفی، نویسنده: شمس‌الدین ادیب سلطانی، شرکت چاپ و نشر بین‌المللی (وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۹۰
- ۷- پوزیتویسم منطقی: زهیافتی انتقادی، بهاء‌الدین خرمشاهی، نشر علمی و فرهنگی، نشر: ۱۳۹
- ۸- حسین وال، متافیزیک و فلسفه زبان، ویتگنشتاین متقدم و علوم عقلی اسلامی، حسین واله، ۱۳۸۲، تهران انتشارات: گام نو
- ۹- علی پایا، فلسفه تحلیلی میائل و چشم‌اندازها، طرح نو، ۱۳۸۴
- ۱۰- مقاله "نقد بررسی کتاب پوزیتویسم منطقی"، عبدالرزاق حسامی فر، ۱۳۹۵، پژوهش‌نامه انتقادی و علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال ۱۶، شماره ۳، مرداد و شهریور ۱۳۹۵، صص ۱۶-۱
- ۱۱- مقاله "جایگاه زبان در فلسفه سیاسی"، دو فصلنامه علمی-تخصصی علامه در سال دهم، شماره پیاپی، ۲۵، بهار و تابستان ۸۹، سید محمد موسوی
- ۱۲- مقاله "رساله منطقی-فلسفی ویتگنشتاین (نئوپوزیتویسم حلقه وین)"، پیک نور، سال چهارم، شماره ۱ و ۲
- ۱۳- فرگه، گوتلوب (۱۳۹۰)، سه رساله در باب معنی، ترجمه راحله گندم‌کار، تهران، قطره.

۱۴-سروش دباغ، کانت، تراکتاتوس و ویتگنشتاین و سوژه متافیزیکی، نشریه نامه مفید، سال

۱۳۸۸، دوره ۱۵

15-pitcher, George(1385), The Philodophy of Wittgenstein  
Prentice-Hall of India limited new dehli

16-Jahandton, colin(2009), Tractarian object and logical  
catagories, synthese, 167(1):145-161

17Wittgendtin, Ludwig(1969), NoteBooks, Trans.G.E.m. ANNSC  
OMB, Newyork, Harper TorchBooks

18-Weinberg, Julius(1966), "Are there ultimates simples "in  
Essay on Wittgenstien , Tractatus, NewYORK, The  
MacMillian Company